سینٹرل لائبریری ہمدرد یونیورسٹی
JAMIA HAMDARD
MSS COLLECTION
قسم المخطوطات
ہمدرد نگر نئی دہلی

891.55104
R54R

JAMIA HAMDARD
ACC No. 431
Date 22/3/02
CENTRAL LIBRARY NEW DELHI

سینٹرل لائبریری ہمدرد یونیورسٹی
JAMIA HAMDARD
MSS COLLECTION
مخطوطات
ہمدرد نگر نئی دہلی

در جهانی داتی مرا یارب کریم — ور رسیم اندر منزا
نی تو در شرح آیه ونی در بیان — نی زیان و سود نی سو
نی ز موسی هر گذشت سودی رسید — نی ز فرعونت زیانی یا بدی رسید
الهی خدایی بی نهایت جز تو نیست — در نهایت در بدایت جز تو نیست
هیچ چیز از بی نهایت بیشکی — چون بر آید یکی ماند یکی
ای جهانت و خلق جهان مانده — تو درون پرده پنهان مانده
پرده بر گیر آخر و جانم مسوز — پیش از این در پرده پنهانم مسوز
گم شده در بحر حیرت ناگهان — زین همه سرگشتگی بازم رهان
در میان بحر گردان مانده ام — در درون پرده بیرون مانده ام
بنده را زین بحر نا محرم برآر — تو در افکندی مرا تو هم برآر
نفس من بگرفت سرتاپای من — آنگیری دست من ای وای من
جانم آلوده است از بیهوده ای — من ندارم طاقت آلوده ای
دزین آلوده ای پاکم بکن — پایه در خونم کش و جانم بکن
خلق ترسند از تو من ترسم ز خود — از تو نیکی دیده ام از خویش بد
مرده ام من پر دم بر روی خاک — زنده کن دل جانم ای جان بخش پاک

A ۴۲۵

از غم جنون آشفته اند
با همه سرگشتگی برگشته اند

نی این همه سرگشتگی
ور بلای این همه سرگشتگی

با دل بحو آشفته ام
پای تا سر چون فلک سرگشته ام

گفت ای [illegible] شما ام روز و شب
یک نفس فارغ میباشید از طلب

همچنین با یکدگر همسایه ایم
تو چو خورشیدی [illegible] سایه ام

چون تو ای معشوق ما یگانه
آنکه داری حق [illegible] یگانه

با دل پر درد جان پر دریغ
از اشتیاق اشک ریزم چون میغ

که دریغ خویش چه گویم ترا
کم نباشی تا یکی خویم ترا

دوم سوز آنکه گمراه آمدم
دوم دگر آنچه بیگاه آمدم

که از کوی دولت یار شد
در تو گم گشت وز خود بیزار شد

نیستم نومید و هستم بیقرار
بو که در گیرد یکی از صد هزار

نو خردی اگر بس با نظام
که دعا نم او [illegible] کشتی پدر

چون و عیاری بدان دل خسته
با وثاق شیر [illegible] دست بسته

شد که تیغ آرد در بند در گوش
دید آن دل خسته با در دست تیغ یا آن

چون بیامد با تیغ آن زنان
پاره نان دارد از خیر کشی

او

۸۰ر
۵۲۳

۲۴۱۲

گفت این نانت کی داد آگهی  گفت این نانم عدالت داد و بس
مرد چون بشنود این پاسخ تمام  گفت بر ما شد ترا کشتن حرام
زانکه هر مردی که نانش بشکست  سوی او با تیغ نتوان کرد دست
نیست از نانی خوره ما را جای دریغ  من چگونه چون تو بردم به تیغ
خالقا تا سالها آورده ام  نان تو بر خوان تو من خورده ام
چون کسی می بشکند نان کسی  حق گذاری میکند آنکس بسی
چو تو بحر جود داری صد هزار  نان تو بسیار خوردم حق گذار
مانده ام از دست خود در صد زحیر  دست من ای دستگیر من بگیر
یا اله العالمین درمانده ام  غرق خون بر خشک کشتی رانده ام
دست من گیر و مرا فریاد رس  دست بر سر چند دارم چون مگس
ای گناه آمرز عذر آموز من  سوختم صد ره چه خواهی سوز من
خون من از شور تو آمد بجوش  تا جوانمردی رسی کوهم بهوش
بغفلت صد گنه را کرده [illegible]  تو عوض صد گونه نعمت داده باز
پادشاها در من مسکین نگر  گر ز من بد دیدی آنهم درگذر
من ندانستم خطا کردم ببخش  بر دل و بر جان پر دردم ببخش

چشم من کر می کرید اشکبار / جان نهان می کرید از شوق تو زار
خاک کو[illegible] کرده ام / هرچه کردم با تن خود کرده ام
عفو کن جرم هستیهای مرا / محو کن بی حرمتیهای مرا
مبتلای خویش هم زان توام / گر بد و گر نیک همرازان توام
هم جز دم بی تو من در تنگ / کالک شوم کر تو کنی [illegible]
یک نظر سوی دل پرخون آر / ور میانی این همه پردنم آر
گر تو خوانی تا کسی خویشم دمی / هیچکس در کوی من نرسد همی
من که باشم تا کسی باشم ترا / این بسم کر تا کسی باشم ترا
کیست در عالم زهی تا تباه / کو نخواهد گشت کم این جایگاه
کی توانم کفت هندوی توام / هندوی خاک ره سگ کوی توام
گر نیم هندوت چون مقبل شوم / تا شوم هندوت زنگی دل شوم
هندوی جانی که میان دارم زنی / داغ همچون چشمهان دارم ز تو
هندوی با داغ سامو دوشی تو / حلقه کن بند ادا در کا[illegible] تو
ای ز فضلت ناسدی نومید کس / حلقه داغ توام جاوید بس
هر کرا خوشی نیست دل با درد تو / خوشی مبادش زانکه نبود مرد تو